

آمد و ابری برآنده بود که با آن طمع باران مبد استیم فرمود که پیشتر  
 که این ابر را میسرانده خالی بر من سر و دانه بود بر من سلام کرد و گفت  
 که این را بظلمت وادی ازین مبرالم بعد از آن جسی ازین  
 سو از آن جانب آید تا از ایشان حال را بر سر رسیدم بگفتند  
 که در آن روز باران بارید آنچه **و ادراجه الله** که ایام المؤمنین علی  
 رضی الله عنه گوید که روزی مصطفی صلی الله علیه وسلم در خانه بود مرا  
 گفت یا علی خدایا لباب فان الحلالیکه عنده ی و یا خذون منی  
 یا علی برین در پیشین دگس را مکنار که امر در توبت و شکران  
 استانت امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه گفت فوج فوج از طلا  
 می آید در آن روز مقرر البت ان را ارشاد میکرد در دین و مقرر  
 یکبار جسی باید نه من آواز ایشان می شنود جهان جهان بگردد  
 که سیصد و سی و شش بود نه بانی الله فرمود صلی الله علیه وسلم علی  
 و بی معرفت و لک چنین است که تو میگوئی و بر چه دستستی گفتیم  
 سمعت نلتایه و نلتی صواب و علمت انهم نلتایه و نلتی سیصد  
 سی آواز شنیدم که بر سر میگذرید که می ماند دستم که سیصد و سی

همان بار شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم  
 سوال کرد که ای جسی که از دستم  
 میگذری از دستم که سیصد و سی

سیصد و سی از دستم که سیصد و سی

می آید از حال می بر سریم ترا رسول صلی الله علیه وسلم و غضب شد

Copyright © King Fahd University